

تحلیلی سازه‌انگارانه از رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دوره رضاشاه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۶/۱۴

دکتر محمد عابدی اردکانی*

روح‌الله نادری‌بنی**

محسن شیعی سیف‌آبادی***

چکیده

هدف اصلی این مقاله، بررسی رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دوره حکومت رضاشاه از منظر سازه‌انگاری است. با توجه به هدف مذکور، دو فرضیه مقاله عبارتند از: ۱. سیاست‌های استعماری و فشارها و دخالت‌های مستمر دولت‌های روس و انگلیس در ایران باعث شد تا حکومت رضاشاه، این دو قدرت بزرگ را به منزله «دشمن» و «غیر» تلقی کرده، در صدد جای‌گزینی یک «قدرت یا نیروی سوم» در ایران برآید؛ ۲. پیش‌روی ارتش آلمان در جنگ دوم جهانی در جبهه غرب و در نهایت حمله به شوروی، منجر بدان شد که انگلستان و شوروی نگرش خود را نسبت به آلمان به عنوان یک «دوست» یا «متحد» تغییر داده، او را «دشمن» خود بیندارند و در نتیجه نزدیکی ایران با آن کشور و نفوذ روز افزون آلمان‌ها در ایران برای آن‌ها غیر قابل تحمل گردید، به‌طوری‌که سرانجام ایران را به اشغال خود درآوردند.

برای ارزیابی فرضیه بالا، بعد از مقدمه و اشاره به سابقه پژوهش، در بخش نخست، که به چهارچوب و مبانی نظری اختصاص دارد، جایگاه نظریه سازه‌انگاری در سیاست خارجی دولت‌ها و روابط بین‌الملل و در بخش دوم، به کمک چهارچوب نظری ارائه شده در بخش قبل، بعضی از مهم‌ترین جنبه‌های روابط دولت‌های بزرگ با حکومت رضاشاه، به ویژه چگونگی و چرایی تقابل متفقین و ایران، به اجمال بررسی و در پایان نیز از مباحث نتیجه‌گیری شده است.

واژگان کلیدی

ایران، رضاشاه، سازه‌انگاری، شوروی، انگلیس، آلمان.

maa1374@gmail.com

naderi.roohalla@gmail.com

sh.mohsen178@gmail.com

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد

** دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد

*** دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد

مقدمه

تقریباً از دوره قاجار به بعد، ایران محلی برای تاخت و تاز و اجرای طرح‌های توسعه‌طلبانه قدرت‌های بزرگ بوده است. در ابتدا پای دو دولت استعمارگر روس و انگلیس و سپس دیگر دولت‌های بزرگ، به ویژه آلمان و آمریکا، در ایران باز شد. قبل از آن‌که در روسیه انقلاب اکتبر کمونیستی رخ دهد، روسیه و بریتانیا بر سر نزدیکی با ایران و دستیابی به منافع یا مناطق آن و جلوگیری از ورود یک «قدرت سوم» به حوزه نفوذشان، با یکدیگر «همکاری» و «رقابت» داشتند. پس از انقلاب اکتبر و تغییر کامل اوضاع در روسیه، ایده‌ها و آرمان‌های دولت‌مردان کشور مذکور و انگلستان هم دچار دگرگونی شد و «هویت» جدیدی شکل گرفت که بر اساس آن، می‌بایست بار دیگر منافع این دو قدرت را تعریف و معنی کرد. تقابل و دشمنی شوروی و انگلیس با یکدیگر از یک سو و تلاش هر کدام برای نزدیکی به آلمان و حمایت از آن کشور از سوی دیگر، نمونه‌ای از تغییر هویت و به تبعه آن تغییر منافع محسوب می‌شود.

پس از آن‌که مجموعه‌ای از عوامل، به ویژه حمایت‌های استالین و انگلستان از آلمان، منجر به روی کار آمدن هیتلر و در نهایت جنگ جهانی دوم توسط وی گشت، بار دیگر همه معادلات و تعاملات قبلی بین‌المللی به هم ریخت. از یک سو، به رغم کوشش مخفیانه هیتلر برای نزدیکی و طرح پیمان مخفیانه با شوروی، سرانجام تصمیم نهایی او مبنی بر حمله به این کشور، منجر بدان شد که دو دشمن پیشین یعنی شوروی و انگلستان به دو دوست و همکار مبدل گردند و از سوی دیگر در نهایت آمریکا نیز سیاست «انزواطلبی» خود را کنار گذاشته، به نفع متفقین وارد جنگ گردد. بدین ترتیب بار دیگر با تغییر هویت و هنجارها در اذهان سیاست‌گذاران، امکان همکاری و نزدیکی شوروی و انگلیس در جنگ دوم جهانی، به ویژه در قبال ایران، فراهم شد. اکنون از یک طرف می‌بایست آلمان‌ها که به عنوان قدرت سوم، بنا به دلایلی که بعداً به آن اشاره خواهد شد، در ایران رخنه و نفوذ زیادی پیدا کرده بودند و در عرصه‌های مختلف به ویژه اقتصادی مشغول فعالیت بودند، کنار زده شوند؛ و بدین ترتیب خیال آن‌ها از تهدیدات آلمان‌ها، از جمله تهدید چاه‌های نفتی توسط آن‌ها، راحت گردد. از طرف دیگر، نظر مثبت و مساعد ایران را مبنی بر اجازه استفاده متفقین از راه‌های ارتباطی آن

برای رساندن آذوقه و مهمات به شوروی کسب نمایند. با توجه به مخالفت رضاشاه با این درخواست، به دلیل گرایش به آلمان و تصورش مبنی بر غلبه هیتلر بر دشمنانش، آن‌چه که شوروی و انگلیس سال‌ها انتظارش را داشتند، یعنی اشغال و سلطه بر ایران، عملاً فراهم شد و بدین ترتیب آن‌ها در سوم شهریور ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۱ م.) پس از چند بار اخطار به دولت رضاشاه، ایران را اشغال کردند.

دنبال کردن روابط توسعه‌طلبانه و تلاش برای نفوذ و مداخله در ایران که همکاری، تقابل، رقابت، دوستی و دشمنی دولت‌های مذکور با یک‌دیگر را، به ترتیبی که در بالا ذکر شد، در پی داشته است، می‌توان در قالب نظریه‌های متعدّد مربوط به سیاست خارجی یا روابط بین‌الملل تحلیل نمود. در این مقاله تلاش شده است که روابط و تعاملات قدرت‌های بزرگ با یک‌دیگر در خلال جنگ‌دوم‌جهانی که در نهایت به اشغال ایران انجامید از منظر سازه‌انگاری، که اخیراً در میان نظریه‌های مختلف روابط بین‌المللی جایگاه ویژه و برجسته‌ای به خود اختصاص داده است، تبیین شود. برای این منظور، ابتدا چهارچوب نظری بحث و سپس بر اساس آن، حوادث تاریخی مربوط ارائه خواهد شد.

۱. سابقه پژوهشی

الکساندر ونت^۱، در کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل»، تلاش بلند پروازانه‌ای را برای کاربردی ساختن این نظریه در عرصه مطالعات روابط بین‌الملل انجام داد. وی در این اثر، ضمن نقد برداشت کنت والتز^۲ و واقع‌گرایی رایج در این رشته، بر نقش عوامل معناگرایانه و درک و تصورات کارگزار تأکید می‌کند. به‌عنوان نمونه، وی در تحلیل پایان جنگ سرد می‌نویسد: «رژیم گورباچف، با برداشتی متفاوت از چگونگی رابطه با غرب تقریباً به تنهایی به جنگ سرد پایان داد» (ونت، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲). برخی متفکران دیگر حوزه سیاست خارجی، مانند کراتوچویل^۳ و کاتزنشتاین^۴ در پژوهش‌هایی به شیوه سازه‌انگارانه، تأثیر هویت داخلی و هنجارهای بین‌المللی بر رفتار و تلقی‌های بازیگران را ارزیابی کرده‌اند. هم‌چنین آلفرد آدلر^۵ کوشیده است تا با استفاده از این رهیافت، منازعه اسرائیل و فلسطین و روند صلح خاورمیانه را تحلیل نماید. وی در این تحلیل،

بر هویت تأکید می‌کند و معتقد است که هویت، منافع و رفتار کشورها را می‌سازد. به باور وی، ایجاد صلح پایدار در خاورمیانه، در گرو آن است که اسرائیل مفاهیمی چون منافع، تهدید و امنیت را باز تعریف نماید و دید آن کشور نسبت به «خود» در مقابل «دیگری» دگرگون شود (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶، صص ۲۲۱-۲۱۷).

در ایران نیز پس از طرح رهیافت سازه‌انگاری در سال‌های اخیر، مقالات قابل توجهی در چهارچوب این رهیافت منتشر شده است. نویسندگان این مقاله‌ها هر یک به نوعی کوشیده‌اند تا رهیافت مذکور را در عرصه‌های مختلف، به‌ویژه مسائل ایران، به کار برند. از این منظر، می‌توان به آثاری هم‌چون: «نقش آفرینی اتحادیه اروپا از دیدگاه سازه‌انگاری» (وهاب پور، ۱۳۸۴، صص ۱۴۸-۱۲۵)؛ «سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی» و «گفتگوی تمدن‌ها از منظری سازه‌انگارانه» (مشیرزاده، ۱۳۸۳، صص ۲۰۲-۱۶۹) اشاره نمود. هم‌چنین در این مجموعه می‌توان از آثار جهانگیر کرمی و آقایان ابراهیم متقی و حجت کاظمی و سیدجلال دهقانی نام برد. کرمی با استفاده از مفهوم «تکوین‌گرایی اجتماعی» به‌جای سازه‌انگاری، کوشیده است تا سیاست خارجی ایران را از این منظر تحلیل نماید (کرمی، ۱۳۸۳). متقی و کاظمی در کاری مشترک، اهمیت و جایگاه نظریه سازه‌انگاری را در سیاست خارجی با تأکید بر جایگاه هویت و زبان، در منطق سازه‌انگاری مشخص کرده‌اند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶، صص ۲۳۷-۲۰۹). دهقانی نیز در مقاله‌ای نشان داده است که در روابط بین‌الملل نظریه‌های منازعه و همکاری چگونه دچار تحول شده و نظریه سازه‌انگاری از آن تولّد یافته است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲، صص ۱۱۶-۷۳). دسته‌ای دیگر از این آثار نیز کوشیده‌اند تا با بهره‌گیری از این نظریه، به تحلیل هویت در ایران بپردازند. از آن جمله می‌توان به آثاری هم‌چون «نگرشی سازه‌انگارانه به هویت ملی در ایران» (سلیمی، ۱۳۸۶، صص ۷۰-۳۹) و «تحلیلی سازه‌انگارانه از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی» (سازمند، ۱۳۸۴، صص ۷۰-۳۹) اشاره کرد.

بداعت این مقاله، در بهره‌گیری از توانمندی‌های این نظریه برای تحلیل یک رویداد تاریخی است. درست است که اندیشمندان مختلف، روابط قدرت‌های بزرگ با ایران را از جهات و زوایای متفاوت توصیف کرده‌اند، لیکن بررسی آن از منظر

سازه‌انگاری، کاری است که کسی به آن نپرداخته یا نگارندگان از آن بی‌خبرند. از این چشم‌انداز، در تمایز با سایر نظریه‌ها، این مقاله بر نقش عوامل معناگرایانه و تصوّرات کارگزار، به ویژه نقش هویت و هنجارها در اذهان سیاست‌گذاران، بازتولید و تأثیر آن بر منافع و کنش‌ها تأکید می‌ورزد.

۲. چارچوب نظری

سازه‌انگاری^۶ که از اوایل دهه ۱۹۹۰م. وارد مباحث روابط بین‌الملل شد، ریشه در مسأله جامعه‌شناختی دارد که در دهه ۱۹۷۰م. از سوی پیتر برگر^۷ و توماس لاکمن^۸ مطرح گشت. تولّد این نظریه تا حدودی ناشی از شرایط بحرانی در نظریه‌های روابط بین‌الملل در پایان جنگ سرد از یک سو و منازعه «عقل‌گرایی» و «رادیکالیسم» در حوزه نظری از سوی دیگر بوده است. در واقع، سازه‌انگاری نظریه مرکبی است که در مورد «برساختگی و واقعیت اجتماعی» نظر دارد. به طور کلی، می‌توان این نظریه را از سه منظر «هستی‌شناختی»، «معرفت‌شناختی» و «محتوای نظام بین‌الملل» مورد مطالعه قرار داد.

سازه‌انگاران از منظر هستی‌شناختی، جهان و موجودات آن را «در حال شدن» می‌بینند تا «بودن». به عبارت دیگر، آن‌ها از «آرمان‌گرایی» در مقابل «مادی‌گرایی» و از «ذهنیت‌گرایی» در برابر «عینیت‌گرایی» دفاع می‌کنند. برای مثال، از نظر راگی، سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناسی «رابطه‌ای» درک می‌کند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها، انگاره‌ها و عقاید اهمیت می‌دهد (Ruggie, 1998, pp. 4-5). یا اونف^۹ به قواعد به عنوان شاخص‌های اصلی «پارادایم عامل» در جامعه سیاسی توجه دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷). هم‌چنین ونت معتقد است که این «رویه‌ها» هستند که ساختار خاصی از هویت‌ها و منافع را می‌آفرینند (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ص ۳۵۱). وی با تکیه بر مقوله «فرهنگ» می‌گوید که باید قدرت و منافع را از انحصار مادی‌گرایی خارج کنیم و نشان دهیم که چگونه انگاره‌ها و فرهنگ به محتوا و معنای آن‌ها قوام می‌بخشد (ونت، ۱۳۸۶، ص ۵۴۰). در همین‌راستا، آدلر با تکیه بر هویت دولت‌ها، اعتقاد دارد که توجه دولت‌ها به هویت، بیان‌گر آن است که کشورها

نیز مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌های ارزشی خود از جهان هستند. به نظر او، هویت دولت‌ها، محور «تعریف» آنها از «واقعیت» و برساختن مسائلی چون قدرت، منافع ملی، دوست و دشمن، امنیت و... است و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آنها صورت می‌گیرد (Adler, 2005). به طور کلی سازه‌انگاری مبتنی بر سه مفروضه هستی‌شناختی زیر است.

۲-۱. برساخته بودن هویت

هویت کنش‌گران، در کانون نظریه سازه‌انگاری قرار دارد. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات درمورد خود که خاص نقش است (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ص ۳۳۲). برخلاف جریان اصلی در روابط بین‌الملل که هویت کنش‌گران را در نظام بین‌الملل «ثابت» می‌پندارد، سازه‌انگاران روی برساخته بودن هویت کنش‌گران و نقش هویت در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها تأکید می‌کنند (دلآوری، ۱۳۸۶، صص ۴-۳). به نظر آنها، ساخت اجتماعی هویت دولت‌ها، می‌تواند در دو سطح کلی «هنجارها و معانی بین ذهنی داخلی» و «هنجارها و ساختارهای بین‌المللی» در شکل‌گیری، تثبیت و تغییر هویت ایفای نقش کند (امیرمحمدی، ۱۳۸۹، ص ۱)

هنجارها در سطح بین‌الملل شامل حقوق بین‌المللی، سازمان‌ها و رویه‌های بین‌المللی و در سطح داخلی، شامل فرهنگ سیاسی، افکار عمومی، قانون اساسی و دیدگاه‌های حزبی می‌شوند. هویت‌ها به طور هم‌زمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌بخشد و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل‌اند که بر هویت‌ها اثر می‌گذارند یا آنها را شکل می‌دهد. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد که جهان را معنادار کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام نمایند و واقعیتی سلسله‌مراتبی بسازند که بر اساس، «خود»، «دگری» و دوست و دشمن تعریف شده است (پیریا، ۱۳۸۷، صص ۶۶-۶۵؛ پرایس و رئوس اسمیت، ۱۳۸۶، صص ۴۵۶-۴۵۳).

۲-۲. رابطه کارگزار و ساختار

سازه‌انگاری بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند. از سوی دیگر سازه‌انگاران در بررسی ساختار، بر خلاف واقع‌گرایان، آن را در ابعاد مادی خلاصه نمی‌کنند و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها نیز تأکید دارند. از این منظر، نظام بین‌الملل جامعه‌ای است که کنش‌گران در آن با یکدیگر تعامل دارند و این تعاملات بر اساس قواعد و هنجارهایی صورت می‌گیرد که جنبه بین‌الذهانی دارند. این جامعه، مانند هر جامعه دیگری، به اشخاص و کنش‌گران قوام می‌بخشد و در عین حال، اعمال اشخاص و کنش‌گران است که به آن شکل می‌دهد. ساختارهای هنجاری و انگاره‌ای حداقل به همان اندازه ساختارهای مادی در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها مؤثر هستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸، صص ۴۶-۴۳؛ مقایسه کنید با نوازی، ۱۳۸۹، ص ۴). از نگاه آن‌ها، موجودیت‌های اجتماعی دارای هر دو بعد عینی و ذهنی هستند یعنی علاوه بر آن‌که دارای بعد مادی هستند، جدا از دلایل و فهم کنش‌گران نمی‌باشند، اما قابل تقابل به این سطح هم نیستند یعنی همان‌گونه عمل نمی‌کنند که کنش‌گران می‌پندارند (مهردل، ۱۳۸۷، ص ۱؛ مقایسه کنید با بیلینس و اسمیت، ۱۳۸۳؛ صص ۵۴۳-۵۴۱).

این درک دیالکتیکی رابطه بین ساختار و کارگزاری از سوی تعدادی از متفکران اجتماعی روابط بین‌الملل، با کم و بیش پاره‌ای اختلاف در جزئیات، دنبال شده است. به عنوان مثال گیدنز می‌کوشد تا در قالب نظریه «ساختاریابی»^۱ نشان دهد که رابطه ساختار- کارگزار، رابطه‌ای «دیالکتیکی» است، و نه «دوگانه» و «دوقطبی». با چنین نگاهی به رابطه ساختار- کارگزار است که گیدنز در اثر خود می‌خواهد با عرضه «راه سوم»، که به ادعای او فراتر از چپ و راست است، از دو قطبی پنداشتن چپ قدیم (سوسیال دموکراسی) و راست جدید (تاچریسم) فراتر رود (Giddens, 1998). تحلیل نهایی او آن است که ساختار و کارگزاری دو روی یک سکه هستند که در هر بار تنها یک روی آن را می‌توانیم ببینیم (Giddens, 1994, p.9).

تلاش جدید دیگر برای بازنگری در رابطه میان ساختار و کارگزار، مربوط به مارگارت آرچر می‌باشد که خود متأثر از روی بسکر^{۱۱} بوده است. های، این نظریه را «واقع‌گرایی انتقادی و رهیافت مورفوژنتیک» نامیده است. به نظر آرچر و بسکر، جهان

به گونه‌ای ساختار یافته است که بر جدایی نموده‌ها و واقعیت دلالت دارد (Archer, 1995, p.17). اگر می‌خواهیم واقعیت ساختارمند جهانی را بشناسیم، باید با استفاده از نظریه، از حدّ و سطح حوزه صوری نموده‌ها یا ظواهر فراتر رویم. بدین ترتیب از نظر آرچر، «هستی‌شناسی ژرف» اساس واقع‌گرایی انتقادی را تشکیل می‌دهد. رهیافت جدید دیگر، رهیافت «استراتژیک-نسبتی» است که باب چسوب^{۱۲} آن‌را ارائه کرده است. مطابق این رهیافت، ساختارها و کارگزاران هیچ یک به تنهایی واقعیت ندارند؛ زیرا هیچ کدام جدا از یکدیگر وجود ندارند. وجود آن‌ها نسبی (ساختار و کارگزاری متقابلاً یکدیگر را می‌سازند) و دیالکتیکی (تعامل آن‌ها به جمع جبری عوامل ساختاری و کارگزارانه که جداگانه بررسی و محاسبه شده باشند، تقلیل‌پذیر نیست) است. های، با تأکید بر این رهیافت می‌گوید که ساختار و کارگزاری را حداکثر باید نه مانند گیدنز دو روی یک سکه، بلکه هم‌چون فلزات موجود در آلیاژی دانست که سکه مورد نظر از آن ساخته می‌شود (های، ۱۳۸۵، ص ۲۱۲).

۲-۳. نقش هویت در تکوین منافع

سازهانگاران برای توضیح چگونگی شکل‌گیری منافع، بر هویت‌های اجتماعی بازیگران، اعم از افراد و کشورها، تأکید می‌کنند. از نظر آن‌ها منافع، ناشی از روابط اجتماعی است و نمی‌توان به شکل ماقبل اجتماعی از منافع سخن گفت. بر خلاف خردگرایان، که معتقدند دولت‌ها و بازیگران در تعقیب منافع و علایق خود، تنها بر اساس مکانیزم سود و زیان و اختیار عقلانی عمل می‌کنند و همواره منافع از پیش تعریف‌شده‌ای دارند (پرایس و رئوس اسمیت، ۱۳۸۶، صص ۴۵۸-۴۵۵). سازهانگاران بر این باورند که فهم این که بازیگران چگونه منافع خود را شکل می‌دهند، برای تبیین طیف گسترده‌ای از قضایای بین‌المللی، که خردگراها از آن چشم‌پوشی کرده و یا درک درستی از آن ندارند، بسیار حیاتی است.

از سوی دیگر، مطابق نظریه‌سازهانگاری، هویت‌ها سیالند و برداشت کنش‌گران از خود، منافع و اهداف‌شان تغییرپذیر است و به تبعه شکل‌گیری هویت جدید، منافع جدیدی هم برای یک دولت مطرح می‌شود. ونت معتقد است که منافع و هویت‌ها

همیشه از طریق فرآیند در تعامل هستند. وی بر آن است که این تحوّل در نظام بین‌الملل از سه راه صورت می‌گیرد: ۱. نهاد حاکمیت که باعث می‌شود کنش‌گران در شرایط آنارشی هم‌درجاتی از خویش‌داری داشته باشند؛ ۲. رشد همکاری که می‌تواند به تحوّل در هویت منجر شود؛ و ۳. تلاش عامدانه برای حرکت به سوی هویت‌های جمعی (ونت، ۱۳۸۶، صص ۵۳۴-۶۶۴). هم‌چنین ونت معتقد است که معضلات امنیتی و وقوع جنگ بین بازیگران، عوامل طبیعی نیستند بلکه نتیجه رسالت‌هایی است که برای مدعیان آن‌ها، اقناع‌کننده و رضایت‌بخش بوده‌اند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۵۹۸).

از منظر معرفت‌شناسی، سازه‌انگاری امکان‌دستیابی به حقیقت عینی، ذاتی و از پیش تعیین‌شده را باور نمی‌کند. به عبارت دیگر، این نظریه با نفی استقلال امر عینی از ذهنیت، امکان‌شناخت‌استعلایی، عام و رها از ارزش را رد می‌کند. در مقابل، معتقد است که جهان در ما برساخته می‌شود و شناخت نیز نه در انفعال ذهنی بلکه در مشارکت فعالانه آن در جهان به دست می‌آید. این ذهن نیز به نوبه خود، جهان را می‌سازد و به شناخت دست می‌یابد. بدین ترتیب می‌توان، سازه‌انگاری را حد وسطی میان اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی محسوب کرد.

بالاخره از منظر محتوای نظام بین‌الملل، سازه‌انگاری بر دو مقوله «آنارشی و نظم» و «بازیگری و تغییر» معطوف شده است. از نظر ونت، آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند. به نظر او، آنارشی معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختار خاص از هویت‌ها و منافع را می‌آفرینند (ونت، ۱۳۸۶، صص ۴۵۶-۴۵۰). ساختارها و گرایش‌های آنارشیک، به نقشی که کشورها در تعریف هویت و منافع خود در قالب مفاهیمی مانند دوست، رقیب و دشمن ایفا می‌کنند، وابسته است. در چارچوب این نگرش، کنش کارگزاران مختلف نیز در قالب نقش‌های «خود» و «دیگری» قابل تحلیل است.

از سوی دیگر، سازه‌انگاران بیشتر به کنش‌گران دولتی می‌پردازند و به سایر کنش‌گران کمتر توجه دارند. از این منظر، هر موجودیتی که قادر باشد مفاهیم ریشه گرفته از نظام بین‌المللی را از طریق تعاملات اجتماعی، رویه‌ها و الگوهای جدید تغییر دهد، به عنوان بازیگر شناخته می‌شود. حاکمیت نیز خصوصیت برجسته «برساخته» در

نظام بین‌الملل است و بنیادی‌ترین نهاد در جامعه بین‌الملل محسوب می‌شود. در تعامل دولت‌ها با هم و با جامعه بین‌المللی است که معنای حاکمیت تغییر می‌یابد.

۳. کاربرد نظریه

۳-۱. رقابت و همکاری سنتی روس و انگلیس

در دوره قاجار که نفوذ و مداخله دو قدرت روسیه و بریتانیا در ایران فراهم شد، یک عامل مهم اثرگذار در تنظیم روابط آن‌ها «ایدئولوژی» بود. آن دو دولت هر یک خود را قدرت بزرگ و مهمی می‌دانست که باید به هر قیمت شده «هویت»، «اعتبار» و «حیثیت» خود را حفظ کند. نتیجه این نگرش، بروز نوعی سیاست دوگانه «رقابت» با یک‌دیگر و «همکاری» در مقابل «غیر» یا «دشمن» بود. پایه اصلی این رقابت، بر دو هدف عمده روسیه و انگلستان در ایران استوار بود: هدف روسیه راه یافتن به دریای آزاد دارای آب‌های گرم از طریق دست‌یابی به خلیج فارس، و هدف انگلستان جلوگیری از ایجاد هرگونه مرز مشترکی در متصرفات خود در شبه قاره هندوستان با سرزمین امپراطوری روسیه بود، تا بدین ترتیب هندوستان در مقابل حمله احتمالی روسیه دارای موقعیت دفاعی مناسب‌تری باشد. به عبارت دیگر، درحالی که روسیه تزاری سعی می‌کرد متصرفات خود را به سمت جنوب یعنی خلیج فارس گسترش دهد، انگلستان می‌کوشید که با قدرت هر چه تمام‌تر «وضع موجود» را حفظ کند (الهی، ۱۳۸۲، ص ۱۸).

اما نکته مهم آن‌که با وجود این تضاد هدف‌ها، سیاست استعماری دولت‌های انگلستان و روسیه تزاری در ایران دو هدف مشترک را نیز دنبال می‌کرد که بستر و زمینه لازم را برای همکاری آن دو قدرت فراهم می‌نمود. اهداف مذکور عبارت بودند از: ۱. جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران در تمام زمینه‌ها، به عبارت دیگر تحقیر و هیچ‌انگاری ایران؛ و ۲. ممانعت از پای‌گیری نفوذ یک قدرت سوم در ایران (الهی، ۱۳۸۲، صص ۱۷-۱۸).

برای تحقق یافتن هدف نخست، از یک سو دو قدرت مذکور از استمرار سلطه یک گروه حاکمه فاسد بر مقدرات ایران حمایت می‌کردند و از سوی دیگر، با تمام

امکانات خویش سعی در ایجاد هرج و مرج اقتصادی و سیاسی داشتند، تا این کشور را وابسته و نیازمند خویش نگه دارند و از استقلال سیاسی و اقتصادی آن به هر نحو ممکن جلوگیری به عمل آورند. به عنوان مثال، از اواسط قرن نوزدهم روس و انگلیس با اعمال سیاست‌های امپریالیستی خود، یک سری اقدامات خانمان برانداز بر علیه ایران را شروع کردند که نتیجه آن ورشکستگی سیاسی و اقتصادی کشورمان در مدتی کوتاه بود. اعطای کمک‌های نقدی به خان‌ها و گروه‌های مرتجع و درهم‌کوبیدن هرگونه کوشش و انقلاب واقعی که هدفش پیشرفت سیاسی و اقتصادی کشور بود، از جمله سیاست‌های انگلیس علیه ایران محسوب می‌شود (الهی، ۱۳۸۲، صص ۱۹-۱۸).

از سوی دیگر ترس روسیه تزاری و انگلستان از پای‌گیری نفوذ یک قدرت سوم در ایران باعث همکاری موسمی این دو دولت بر ضد منافع ایران گردید. به عنوان مثال یکی از انگیزه‌های اصلی قرار داد ۱۹۰۷م. بین روسیه و بریتانیا، که تکلیف ایران، افغانستان و تبت را مشخص می‌کرد، سیاست تهاجمی جدید «به سوی شرق» آلمان بود. در واقع ترس از گسترش روزافزون نفوذ آلمان در ایران توسط این دو دولت، در توافق بر سر انعقاد این قرارداد بسیار مؤثر بود (ذوقی، ۱۳۸۵، ص ۱۳). ادامه این همکاری بر علیه نفوذ آلمان در خاورمیانه بعداً در قرارداد ۱۹۱۵م. که بر اساس آن دو دولت با تقسیم حوزه بی‌طرفی واقع در مناطق نفوذ خویش عملاً ایران را به دو منطقه نفوذ تجزیه کردند، نمایان شد (الهی، ۱۳۸۲، ص ۲۰).

نمونه دیگری از مواضع روسیه و انگلستان در برابر حضور آلمان‌ها در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی ایران، مربوط به زمان جنگ جهانی اول است. این حضور موافق میل هیچ‌یک از آن دو کشور نبود. حتی شدت مخالفت روسیه با نفوذ آلمان در ایران به حدی بوده که به اقدامات نظامی بر ضد ایران متوسل شد. با نزدیک شدن نیروهای روسیه به تهران، دولت‌مردان و طرفداران آلمان مجبور به ترک تهران و ابتدا عزیمت به قم و سپس کرمانشاه شدند. اما به دلیل فشار و پیشروی نیروهای تزاری، سرانجام به ترکیه فرار کردند و دولت مستوفی‌الممالک استعفاء کرد (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷؛ مقایسه کنید با ذوقی، ۱۳۸۵، صص ۱۶-۱۵). به دلیل شرایط جنگی، انگلیسی‌ها برای همکاری روس‌ها در امر جنگ اهمیت زیادی قائل بودند. از این‌رو، حاضر شدند که

اقداماتی را از جانب روس‌ها تحمّل کنند که در وضعیتی دیگر غیرقابل پذیرش بود. با این وجود، دولت بریتانیا در مجموع از وضعیت اولیه ناشی از اشغال، رضایت چندانی نداشت و تحت هر شرایطی این اصل را دنبال می‌کرد که: «تا زمانی که روس‌ها در امور حوزه ما در ایران دخالت نکنند، ما نیز باید با هر آنچه در حوزه آن‌ها می‌گذرد، سرکنیم، البته به شرط آن‌که اقدامات آن‌ها از لحاظ سیاسی ما را در محذور قرار ندهد یا با ارسال تدارکات تداخل نیابد».

۲-۳. انقلاب اکتبر روسیه و تبدیل رقیب به دشمن

لنین با استفاده از اوضاع آشفته سال ۱۹۱۷م. به «کودتای انقلابی» دست زد و حزبش را به قدرت رساند. پس از درگرفتن جنگ داخلی در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۱۷م، لنین بر ضد انقلابیون پیروز شد و بنیاد رژیم پایدار را پی‌ریزی کرد. با استقرار نظام شورایی در روسیه، مدل جدیدی از انقلاب‌های سیاسی در جهان پدیدار گردید که بر اساس چهارچوب‌های ایدئولوژیک، دگرگون‌سازی همه جانبه زندگی مردم را هدف خود اعلام کرده بود (کولائی، ۱۳۸۰، ص ۱۵). از این پس، اهداف دولت جدید در قالب عبارات «ایدئولوژیک» بیان می‌شد (سایوتز و وودبای، ۱۳۷۰، ص ۱۰). ایجاد شورای کمیسرها، خلق به جای هیأت وزیران و سلسله مراتبی از شوراها، بیان‌گر آن بود که نظام جدید نسبت به پارلمانتاریسم غربی بی‌اعتماد است و در عین حال عقیده دارد که تحت شرایط سوسیالیسم، نهادهای پارلمانی «حقیقی» و دموکراسی «واقعی» شکوفا خواهد شد. در حقیقت تلاش رژیم جدید آن بود که اندیشه‌های مارکسیسم-لنینیسم را با شرایط جدید شوروی انطباق دهد. حذف مالکیت خصوصی و عمومی کردن مالکیت ابزار تولید به منظور ناپدیدشدن «تضادهای طبقاتی» از جمله هدف‌هایی بودند که لنین می‌کوشید تا آن‌ها را عملیاتی کند.

در چنین فضایی، دولت انقلابی شوروی اکنون مهم‌ترین هدف خود را حمایت و تقویت نیروهای ملی کشورهای استعمار زده در مبارزه بر علیه امپریالیسم غرب می‌دانست. بی‌جهت نبود که از تمام امتیازاتی که روسیه تزاری از طریق زور یا تزویر به دست آورده بود چشم‌پوشی نمود. خود لنین هدف سیاست خارجی روسیه شوروی را

چنین توجیه می‌کند: «روسیه سوسیالیستی بایستی حامی همه توده‌های کارگر کشورهای دیگر باشد». اما این حمایت بر چه مبنایی باید قرار بگیرد؟ در پاسخ باید گفت، قسمت اعظم این حمایت‌ها بایستی در جهت ایجاد توسعه و تبلور انقلاب در همه کشورهای دیگر سازمان دهی شود» (الهی، ۱۳۸۲، ص ۲۱). در راستای چنین نگرشی بود که دولت جدید شوروی، جنگ جهانی اول را جنگ امپریالیستی می‌دانست و در نتیجه خواهان پایان دادن به آن بود و سرانجام در مارس ۱۹۱۸ پیمان صلح با آلمان را که در محل «برست لیتوفسک» منعقد گردید، پذیرفت (کولائی، ۱۳۸۰، ص ۱۶) و به سنگر اقدامات ضد امپریالیستی مبدل شد.

این جاست که آن استدلال سازه‌انگاران مبنی بر «برساخته بودن هویت کنش‌گران»، «سیال و متغیر بودن آن» و «نقش هویت در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها» نمایان می‌شود. در واقع این هویت نشأت گرفته از منابع پیش‌گفته در نظام جدید بود که در یک رشته ترجیحات و اعمال خودآگاهانه و تعاملات جدید تبلور می‌یافت. به عبارت دیگر، منابع مذکور در بالا، در رابطه با یک‌دیگر کلیتی را می‌ساختند که در چهارچوب آن، دولت شوروی به جهان می‌نگریست و آنرا معنادار می‌کرد و احکام ارزشی در باب هر جزء صادر می‌کرد و از دل این احکام ارزشی، منافع، دوستان، دشمنان و راهبردهای مطلوب را استنتاج می‌کرد و با آن‌ها به کنش می‌پرداخت. این شرایط جدید، بالطبع آثار و نتایجی را به دنبال داشت که یکی از آن‌ها، تغییر در تعاملات بین‌المللی و شکل‌گیری منافع جدید بود. به نظر می‌رسد که اکنون هویت‌های شکل‌گرفته جدید، زمینه‌ساز واگرایی میان شوروی با دولت‌های غربی از یک‌سو و هم‌گرایی این کشور با بعضی دولت‌های تحت فشار، به ویژه ایران، از سوی دیگر بودند. ساختارهای بین‌الذهانی نیز در قوام بخشیدن به این وضعیت کمک می‌کردند.

مسلماً انگلستان نخستین کشوری بود که از این وضعیت جدید آشفته و هراسان شد. دولت جدید شوروی نه تنها انگلستان را به عنوان یک کشور امپریالیستی می‌دید که باید از پای درآید، بلکه ذهنیت و ایده‌های جدید کنش‌گران شوروی در قالب سیاست جدید، نیروی تازه‌ای به ملت ایران بخشید تا سرسختانه با توطئه‌های شوم انگلستان به مبارزه برخیزد. به دنبال این مبارزات پی‌گیر بود که با رد قرارداد ۱۹۱۹م.

توسط مجلس شورای ملی، اولین ضربه بر پیکر سیاست استعماری انگلستان در ایران فرود آمد. در ردّ این قرارداد توسط مجلس، بی‌شک مخالفت دولت شوروی اثرگذار بود (الهی، ۱۳۸۲، ص ۲۲؛ هم‌چنین مقایسه کنید با Siker, 1988, pp. 81-82).

هم‌چنین اقدام رضاشاه مبنی بر لغو حق کاپیتولاسیون در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ م.) تحت تأثیر مخالفت شوروی با این امتیاز بود. در واقع، انگلیس که حاضر نبود در این امتیاز وقفه و خللی ایجاد شود، به دلیل مخالفت شوروی و ترس از اعتراض نیروهای رو به رشد داخلی ایران، از مواضع خود عقب نشینی کرد (عاقلی، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶). اکنون با انقراض رژیم تزاری به عنوان یک رقیب و به قدرت رسیدن یک دولت کمونیستی به صورت یک دشمن در شوروی، سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج دگرگونی بنیادی بود. این دگرگونی به صورت «استراتژی سازش‌کاری» با آلمان و ایجاد یک منطقه قرنطینه یا «کمر بند بهداشتی»^{۱۳} در طول مرزهای روسیه شوروی به منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم به خارج از کشور، نمایان شد (جامی، ۱۳۷۸، ص ۱۳). در تعقیب این سیاست، از نیمه دهه ۱۹۲۰ م. انگلیس در صدد بود تا در آلمان نیز همانند کشورهای اروپای غربی یک رژیم قوی ضد کمونیست روی کار آورد و بدین ترتیب در برابر شوروی و فرانسه در قاره اروپا موازنه قوا را حفظ نماید. این سیاست موجب تقویت تدریجی هیتلر و پیروزی وی در انتخابات پارلمانی گردید. اعتقاد انگلیس بر آن بود که آلمان تنها کشوری است که می‌تواند در برابر خطر کمونیسم مقاومت کند. در واقع لندن بسیار خوش‌بین بود که نه تنها به علت تنفر شدید هیتلر از بلشویسم، بلکه در راستای اجرای سیاست «فضای حیاتی»^{۱۴} نازی‌ها، بخش‌هایی از شوروی اشغال خواهند شد (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۵۳؛ بولارد، ۱۳۶۳، ص ۲۰؛ مقایسه کنید با Churchill, 1969, p.45). به علاوه، امید انگلیسی‌ها آن بود که با افزایش قدرت نظامی و اقتصادی آلمان، اختلافات مسکو و برلین در اروپا گسترش یابد و توسعه این اختلافات، سبب نزدیکی بیشتر شوروی به انگلیس شود (الهی، ۱۳۸۲، صص ۳۳-۳۴).

یکی از آثار این استراتژی بر ایران آن بود که امکان تقویت و استحکام پایگاه و جایگاه آلمان در ایران را فراهم کرد. از نظر بریتانیا حضور آلمان بزرگترین مانع برای

گسترش نفوذ روس‌ها در ایران محسوب می‌شد. از سوی دیگر، این وضعیت باعث شد که آلمان بتواند حداکثر استفاده را برای پیش‌برد اهداف خود در ایران نماید (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۲۵۴-۲۵۳). در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۵م. (۸ آبان ۱۳۱۴) بین دولت ایران و دولت آلمان، یک قرارداد توسعه روابط تجاری و اقتصادی منعقد شد. البته این نفوذ تجاری و اقتصادی آلمان در ایران، به هیچ‌وجه در جهت مخالفت با منافع انگلستان در ایران توسعه نمی‌یافت. با این وجود، شرایط جدید میل رضاشاه را به بریدن از انگلیس و سست کردن نفوذ آن قدرت در ایران تقویت می‌کرد و به افزایش تیرگی روابط ایران و انگلیس کمک می‌نمود. انگلستان تحقیرهای رضاشاه را از زمانی که به تدریج به قدرت جدی بدل شده بود، فراموش نکرده بود (زیباکلام، ۱۳۸۳، ص ۵۸). یک نمونه از این تحقیرها، الغای امتیازنامه نفت داری به دستور رضاشاه است. گرچه بعد از الغای آن، با فشار دولت انگلیس، سرانجام مجبور شد امتیاز نفت جنوب، که تا پایان آن تنها ۲۸ سال باقی مانده بود، تا سال ۱۹۹۳م. تمدید نماید (حشمت‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲؛ آبراهامیان، ۱۳۷۸، ص ۱۷۹).

تحولات جدید در روسیه، همان‌طور که اشاره شد، در روابط ایران و شوروی تأثیر قابل توجهی گذاشت. اتحاد جماهیر شوروی، که پیش از تشکیل دولت رضاشاه نسبت به دولت‌های حاکم در ایران با شک و تردید و تحقیر می‌نگریست، در مقابل رضاشاه رفتار مودت‌آمیز و دوستانه در پیش گرفت. این تغییر رویه، ناشی از دیدگاه‌های کارشناسان و مسئولان سیاست خارجی و حزب کمونیست، نسبت به شخص رضاشاه بود. در تشکیلات حزب کمونیست شوروی، عده‌ای مخالف دولت وی بوده، او را نماینده ارتجاع می‌دانستند؛ در مقابل گروهی نیز معتقد بودند که رضاشاه فردی شایسته و مناسب است که به دلیل پایگاه و جایگاه اجتماعی خود، می‌تواند شرایط جامعه ایران را دگرگون سازد و آثار هرج و مرج و ملوک الطوائفی را از بین ببرد و ایران را به بورژوازی، که یک مرحله به سوسیالیسم نزدیک‌تر است، سوق دهد. سرانجام گروه دوم توانست طرز فکر خود را در سیاست خارجی شوروی در قبال حکومت رضاخان حاکم نماید (الهی، ۱۳۸۲، صص ۱۴۷-۱۴۶؛ غنی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۸؛ مقایسه کنید با Conolly, 1993, pp.6-8). مسکو بر آن باور بود که با این سیاست، می‌تواند پیوندها و

وابستگی‌های شدید و محکم اقتصادی ایران و بریتانیا را قطع کرده، خود به توسعه روابط بازرگانی و تجاری با ایران همت گمارد.

با وجود تمایل شوروی به نزدیکی با ایران، رضاشاه، هیچ‌گاه به روس‌ها اعتماد نکرد. وی از گسترش کمونیسم در ایران ترس و هراس داشت. به دلیل چنین نگرشی بود که وی هرگونه جنبش و فعالیت سیاسی، به خصوص از سوی گروه‌های چپ، را به شدت سرکوب کرد و در برخورد با فعالیت‌های کمونیستی در ایران، اقدامات جدی و سخت‌گیرانه داشت (زیباکلام، ۱۳۸۳، صص ۶۰-۵۹). در تعقیب این سیاست، قانون «منع فعالیت‌های کمونیستی» را در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ به تصویب مجلس رسانید. در سال ۱۳۱۶ تشکیلات حزب کمونیست دکتر تقی‌آرانی لو رفت و ۵۳ نفر از اعضای آن دستگیر، محاکمه و زندانی شدند (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷). این رفتارهای کاملاً بدبینانه و خصمانه بر ضد کمونیست‌ها و نیروهای چپ در ایران توسط رضاشاه، واکنش شدید شوروی را در پی داشت. دولت شوروی در قدم اول، اقدام به احضار سفیر خود از تهران به مسکو و در ادامه، شروع به اشکال‌تراشی و اخلال در امور بازرگانی و تجارت با ایران نمود. این اشکال‌تراشی به حدی بود که اتاق بازرگانی تهران مجبور به تحریم تجارت با شوروی شد (Sicker, 1998, p.48).

۳-۳. پیمان اتحاد آلمان و شوروی و جابه‌جایی دوستی‌ها و دشمنی‌ها

فشارهای غرب بر شوروی، به ویژه از جانب انگلیس، منجر به آن شد که پس از ظهور هیتلر در سال ۱۹۳۳م، مقامات آن کشور و در رأس آن استالین، بر کنارماندن از درگیری نظامی تأکید و حتی تلاش نمایند که در برابر خطر فزاینده فاشیسم، با انگلیس و فرانسه پیمان مودت ببندند. اما به دلیل مؤثر واقع‌نشدن این تلاش‌ها، استالین به جانب آلمان هیتلری روی آورد. پیمان دوستی شوروی با آلمان نازی در اوت ۱۹۳۹م. با یک پروتکل محرمانه همراه بود که بر اساس آن، فنلاند، استونی، لیتوانی به منطقه نفوذ شوروی و لیتوانی به منطقه نفوذ آلمان تبدیل شد. حتی دقیقاً معلوم گشت که در صورت تقسیم لهستان، هر یک از دو کشور، بر چه قسمت‌هایی تسلط یابند (کولایی، ۱۳۸۰، ص ۵۶؛ ولی‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۲۶۰-۲۵۹). بدین ترتیب قرارداد مذکور، اتحاد

جماهیر شوروی را رسماً به جانب آلمان سوق داد. با این ملاحظات است که عده‌ای از محققین، استالین را مسئول روی کار آمدن هیتلر می‌دانند. استالین و اطرافیانش درک درستی از رویدادهای آلمان و روی کار آمدن هیتلر نداشتند و نیروی مخرب نازیسم را درک نمی‌کردند (کولایی، ۱۳۸۰، ص ۵۷).

این وضعیت جدید میان شوروی و آلمان، بی‌تردید آثاری را در پی داشت که یکی از مهم‌ترین آن‌ها مربوط به ایران است. همکاری وسیع آلمان و شوروی، نگرانی‌های زیادی را در انگلستان موجب شده بود. این کشور فکر می‌کرد حمله خصمانه شوروی یا آلمان به ایران تقریباً قطعی است. تبلیغات لندن درباره حمله قریب الوقوع نیروهای نظامی شوروی به استان‌های شمالی ایران و تلاش روس‌ها برای کسب پایگاه‌های هوایی در ایران، بویژه در مرزهای مشترک دو کشور، بر نگرانی مقامات ایرانی دامن می‌زد (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳). حتی پیش از انعقاد این قرارداد یعنی از سال ۱۹۳۸م. (۱۳۱۷)، سیاست انگلستان نسبت به آلمان به سرعت تغییر جهت داد و یکی از دلایل مهم آن، موفقیت روز افزون هیتلر در تحکیم مبانی قدرت اقتصادی و نظامی آلمان بود. رهبران بریتانیا که شاید هرگز انتظار چنین رشد سریع اقتصادی و نظامی آلمان هیتلری را نداشتند، این مترسکی که آن‌ها به عنوان سدّی در مقابل شوروی و ایجاد توازن قوا در مقابل فرانسه ساخته بودند، می‌رفت که به یک‌باره خود را از قید و بندهای دیکته شده برهاند و بدین سان نه تنها توازن قوا را در اروپا بر هم زند، بلکه خطری جدّی را برای انگلستان به وجود آورد.

از سوی دیگر، امضای این قرارداد عدم تجاوز، به رفتار شوروی در قبال آلمان هماهنگی و ثبات لازم را بخشید. موافقت و همراهی شوروی با آلمان، باعث شد که این کشور جایگاه و پایگاه مناسبی را در شئون مختلف ایران، به‌ویژه در عرصه اقتصادی، کسب کند. برداشت‌های ایدئولوژیکی مأموران این کشور نسبت به حکومت رضاشاه، موقعیت آلمان را در بهره‌برداری از این وضعیت دو چندان ساخت. یکی از دلایل نزدیکی شوروی و آلمان، احساس مشترک آن‌ها یعنی سرخوردگی دو کشور از وضعیت پس از جنگ جهانی اول بود. هر دو دولت، بزرگ‌ترین قربانیان مذاکرات صلح پاریس بودند؛ بنابراین دو دولت منزوی و ناراضی از وضع موجود پس از جنگ جهانی

اول، ترجیح دادند به یک‌دیگر نزدیک شوند. شوروی که بریتانیا را دشمن خود می‌دانست، سعی داشت با تسهیل جریان کالاهای آلمانی از طریق قلمرو خود به ایران، با انگلیس به مقابله برخیزد (زرگر، ۱۳۷۲، ص ۳۶۲).

در ایران، این نگرانی وجود داشت که در ملاقات هیتلر و مولوتف در برلین چه گذشته است؟ آیا دو دولت، درباره ایران به مصالحه و سازش رسیده و یا تصمیمی اتخاذ کرده‌اند؟ تصور ایرانیان آن بود که ممکن است در این ملاقات، ایران به عنوان منطقه نفوذ شوروی، از سوی آلمان به رسمیت شناخته شده باشد (عنایت‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۱۱۹-۱۱۳). این گمانه‌زنی‌ها، باعث شد که دشمنی و مخالفت ایران با شوروی در مقایسه با انگلستان بیشتر باشد. در اوایل ۱۹۴۰م. وزیر جنگ ایران حتی به انگلستان پیشنهاد داد که بر ضد شوروی یک اقدام مشترک نظامی صورت گیرد. پس از بحث و بررسی این پیشنهاد توسط دولت انگلیس، سرانجام وزیر مختار انگلیس در تهران اعلام نمود که در حال حاضر لزومی ندارد و مطلوب و مناسب هم نیست که به این پیشنهاد جواب دهیم. ایران در هر حال برای ما متحد مشکل‌ساز و پر دردسری خواهد بود و اگر قرار باشد که همکاری میان ما و ایران در این زمینه به وجود آید، باید به ایرانیان خاطر نشان سازیم که این دولت ایران است که بیش از بریتانیا به این همکاری نیاز دارد (ذوقی، ۱۳۶۷، صص ۲۴-۲۳؛ ولی‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۲۶۷-۲۶۶).

عاملی که تا حد زیادی موجب تقویت شایعه حمله قریب‌الوقوع نیروهای نظامی شوروی به استان‌های شمالی ایران شد، پیدایش اختلافات اقتصادی بود. اتکای استان‌های شمالی ایران به اقتصاد شوروی، وجود مرزهای مشترک، حاکم بودن ایدئولوژی کمونیستی در شوروی و تبلیغات ضد ایرانی و کوشش شوروی برای به دست آوردن یک بندر در خلیج فارس، از جمله عواملی بودند که به پیدایش بحران در روابط ایران و شوروی و عدم اطمینان طرفین نسبت به یکدیگر دامن می‌زدند (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳). به هر حال ایران از توسعه طلبی شوروی هراس داشت و هر نوع اقدام این کشور را حرکتی در جهت نقض حاکمیت اراضی ایران به حساب می‌آورد. متقابلاً، شوروی نیز، بدون توجه به روش ایران در سیاست خارجی، هر اقدامی را حمل

بر ضد شوروی بودن سیاست ایران می‌دانست (الهی، ۱۳۸۲، ص ۵۹؛ مقایسه کنید با پیرا، ۱۳۷۹، ص ۲۹۷).

۳-۴. حمله آلمان به شوروی و شکل‌گیری تعاملات بین‌المللی جدید

رفتارها و سخنرانی‌های هیتلر درباره حکومت و استراتژی‌ها و موضع‌گیری‌های آلمان در قبال تحولات جهانی، به تدریج نگرانی و تشویش روس‌ها را در پی داشت. آن‌ها آرام‌آرام سخنان هیتلر را جدی تلقی کردند و به این باور رسیدند که مقصود سوسیالیست‌های حاکم بر آلمان، از بین بردن کمونیسم است. از یاد نبریم که هیتلر در کتاب «نبرد من» نوشته بود که زمامداران روسیه جنایت‌کاران پستی هستند که به قشرهای سرخورده اجتماع، تعلق دارند و دست‌هایشان آلوده به خون است. رژیم بلشویکی روسیه، مظهر کوشش یهودیان قرن بیستم برای سلطه جویی بر جهان است (کولایی، ۱۳۸۰، ص ۵۶). روس‌ها که زمانی قرارداد ورسای را رد کرده بودند، اکنون از احترام به حقوق بین‌الملل دم می‌زدند و در کنفرانس خلع سلاح که پیش از این، آن‌ها را یک «حقه بورژوازی» می‌دانستند، شرکت کردند و حتی در سال ۱۹۳۴م، به جامعه ملل پیوستند (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۵۶). البته در بدبینی روس‌ها به آلمان، سیاست دوگانه آلمان در گرایش به شرق و غرب نیز مؤثر بود.

با حمله آلمان به خاک شوروی، در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱م، آشکار شد که ترس و هراس روس‌ها به جا بوده است. این حادثه بار دیگر باعث شد که، مطابق منطق سازه‌انگاری، تمام معادلات و تعاملات بین‌المللی تغییر یابد و معنای دوباره‌ای از «دوست»، «دشمن»، «دگر و غیر»، «هویت»، «هنجارها و قواعد» و «منافع» در ذهن کنش‌گران بین‌المللی و کشورهای درگیر در جنگ شکل بگیرد و در نتیجه کنش‌ها و واکنش‌های جدیدی را در پی داشته باشد. اکنون بار دیگر منطق سازه‌انگاری در تبیین حوادث بین‌المللی و بویژه تأکید آن بر «تغییرپذیر و سیال بودن برداشت کنش‌گران از خود، منافع و اهداف‌شان» نمایان می‌شود.

یکی از آثار این شرایط جدید، تغییر ذهنیت شوروی و انگلیس نسبت به یکدیگر بود. اگر آن‌ها تا دیروز یکدیگر را دشمن می‌دانستند و یکی در صدد نفی دیگری بود،

اکنون به عنوان دو «دوست»، سخت در فکر و تدبیر چگونگی مقابله با «دشمن» جدید یعنی آلمان بودند. آری این دو دولت که پیش از این، خود در رشد و پرورش آلمان هیتلری دخالت و نقش مؤثر داشتند، اکنون، منطق بقا، حکم می‌کرد که اختلافات بنیادین را کنار گذاشته، به مبارزه با فاشیسم و مقاومت در برابر پیشروی آلمان هیتلری در اروپا برخیزند (زیباکلام، ۱۳۸۳، ص ۵۸). هم استالین و هم چرچیل به خوبی می‌دانستند که هیتلر به همان اندازه، که با ایدئولوژی کمونیستی مخالف است، با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی نیز سر عناد و دشمنی دارد (وینسنت، ۱۳۸۶، ص ۲۱۷؛ صلاحی، ۱۳۸۱، صص ۹۸-۹۷).

همان‌طور که قبلاً گفته شد، مطابق با منطق سازه‌انگاری، معضلات امنیتی و وقوع جنگ میان بازیگران، عوامل طبیعی نیستند، بلکه از دیدگاه ونت، معضلات امنیتی و جنگ‌ها، نتیجه رسالت‌هایی است که برای مدعیان آن‌ها، اقلت‌کننده و رضایت‌بخش بوده است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۵۹۸). بر اساس همین منطق بود که هیتلر به مجموعه‌ای از باورها، از جمله توسعه اراضی، اعتقاد داشت (رینولدز، ۱۳۷۱، ص ۱۷۳) و می‌کوشید تا امکان اجرایی و عملی کردن آن‌ها را فراهم نماید. ایدئولوژی ناسیونال-سوسیالیسم هیتلری، یک ایدئولوژی امپریالیستی بود که بر سه عنصر «نژاد»، «داروینیسم اجتماعی» و «استقلال اقتصادی» متکی بود و بویژه مقوله‌های سه گانه «خون»، «ملت» و «فضا»، ایدئولوژی مذکور را به طور مستقیم به امپریالیسم ارتباط می‌داد (رینولدز، ۱۳۷۱، ص ۱۷۳). اقدامات او که پس از مارس ۱۹۳۹م. با حمله به پراگ و تصرف آن‌جا شروع و اکنون در حمله به شوروی نمایان شده بود، در واقع نتیجه تلاش هیتلر برای جامه عمل پوشاندن به طرح و ایدئولوژی خود بود. هیتلر در نظر داشت با تصرف سرزمین شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، «فضای حیاتی» مورد نظر خود را تأمین کند. در حقیقت، هدف هیتلر از حمله به شوروی آن بود که با این اقدام، در پشت جبهه خود در فرانسه نیز امنیت را تضمین کرده باشد (رینولدز، ۱۳۷۱، ص ۱۷۹؛ مقایسه کنید با الهی، ۱۳۸۲، صص ۸۳ و ۱۰۱).

متعاقب حمله آلمان به شوروی، استالین در نامه‌ای که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۴۱م. برای چرچیل فرستاد، به صراحت بیان می‌کند: «خطر مرگباری اتحاد جماهیر شوروی را

تهدید می‌کند و اگر جنگ بدین منوال پیش رود، شوروی یا شکست خواهد خورد و یا آن‌قدر ضعیف خواهد شد که قادر به کمک متحدین خود جهت سرنگونی فاشیسم نخواهد بود» (از غندی، ۱۳۷۶، ص ۶۶؛ مقایسه کنید با Trukhanovski, 1970, p.153). در همین نامه بود که استالین به چرچیل دو پیشنهاد ارائه داد: یکی ایجاد جبهه دوم در بالکان با همکاری فرانسه؛ و دیگری ارسال کمک‌های تسلیحاتی و نظامی به شوروی در کوتاه‌ترین مدت (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۷۶). چرچیل پس از دریافت درخواست کمک استالین زود دست به کار شد. وی از طریق رادیو لندن اعلام کرد که در برابر هیتلر مقاومت خواهیم کرد و شکست شوروی، شکست ما است (چرچیل، ۱۳۸۹، صص ۲۴۸-۲۴۶).

شوروی اکنون نه تنها انگلیس، بلکه آمریکا را نیز در کنار خود داشت. انگلستان بسیار امیدوار بود که پس از آغاز جنگ در جبهه شرق، آمریکا به طور رسمی در کنار این کشور وارد جنگ شود. از این رو، کوشید تا از ایجاد هرگونه محیط دوستانه در آمریکا به نفع آلمان‌ها جلوگیری کند. ورود آمریکا به جنگ در کنار انگلستان، آلمان را از نظر نظامی و اقتصادی در وضع سختی قرار می‌داد. به هر حال اثرات ورود آمریکا به جنگ و قدرت عظیم اقتصادی و نظامی او در کنار انگلستان، امری نبود که بتوان در معادلات سیاسی- نظامی از آن غافل شد. آلمان‌ها هم این‌را خوب می‌دانستند و در نتیجه بسیار مایل بودند که نبرد در جبهه روسیه شوروی، بدون اعلام رسمی جنگ از سوی آمریکا به اتمام برسد (الهی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰). شاید عجله هیتلر برای پایان بردن جنگ با پیروزی، همین ترس از ورود آمریکا به جنگ، در کنار متفقین بود. پیروزی روزولت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، به کمک انگلستان آمد؛ زیرا او بر خلاف رقیب خود، خواستار شرکت آمریکا در جنگ و پایان دادن به انزوای تاریخی آن کشور بود (بهنود، ۱۳۸۳، ص ۱۵۷).

بی‌تردید حمله آلمان به شوروی، اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی ایران را برای قدرت‌های دیگر، بویژه متفقین دو چندان ساخت. اکنون دو هدف استراتژیک، در نزد مقامات لندن اولویت یافت: یکی جلوگیری از شکست شوروی و دیگری تهیه یک طرح دفاعی برای مقابله با ارتش آلمان در زمانی که متوجه مرزهای ایران شوند. بدین

ترتیب تهاجم آلمان به شوروی، مسائل ویژه‌ای را برای متفقین و به‌ویژه انگلیس به وجود آورد که از جمله باید ارسال کمک‌های دولت‌های متفق به شوروی از طریق خطوط ارتباطی امن، حفظ و حراست از منابع نفتی ایران و جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها در ایران، بویژه تصرف میدان‌های نفتی توسط آن‌ها و بالاخره، حفظ و حراست از هندوستان نام برد (ذوقی، ۱۳۶۷، ص ۲۹؛ حافظ‌نیا، ۱۳۸۲، صص ۷۲-۶۱).

۳-۵. دوستی ایران و دشمنی متفقین با آلمان: نقطه تقابل

یکی از ویژگی‌های سیاست خارجی دولت‌مردان ایران در زمان سلسله قاجار و پس از آن، پذیرش دوستی و حمایت قدرت‌های ثالث به عنوان «نیروی سوم» به منظور تعادل بخشیدن به رقابت روس و انگلیس در ایران بوده است. هدف کلی این سیاست عبارت بود از سود بردن از حضور یک دولت ثالث برای ایجاد «تعادل و موازنه» در برابر توسعه و نفوذ بیش از حد دو قدرت رقیب و نیز دریافت کمک‌های مالی و اداری به منظور تقویت بنیاد اقتصادی کشور (ولی‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹).

پس از قرارداد ۱۹۰۷م. و فراهم شدن زمینه مداخله‌های آشکار روس و انگلیس در امور داخلی ایران، دولت‌مردان این کشور به کمک‌های آمریکا امیدوار شدند و نگاهشان به ورود مستشاران آمریکایی به ایران بود تا تمامی مشکلات ایران را حل کنند (اتحادیه، ۱۳۶۱، ص ۳۰۸). در چهارچوب این نگرش، مورگان شوستر برای مدت سه سال به سمت خزانه دار کل انتخاب شد. اقدامات ضد روسی وی در زمینه‌های مختلف مالیاتی و اقتصادی، باعث شد که روس‌ها ابتدا با اولتیماتوم و سپس اشغال نظامی بخش‌هایی از ایران، دولت ایران را وادار به اخراج شوستر از کشور نمایند (حسام‌معزی، ۱۳۶۴، ص ۴۳۷).

در جنگ جهانی اول هم به طوری که قبلاً اشاره شد، وجود انزجار عمومی نسبت به انگلیس و روس، زمینه را برای ورود آلمان به عرصه سیاسی ایران فراهم کرد. رضاخان نیز پس از کودتای ۱۲۹۹ به آمریکا روی آورد. قوام‌السلطنه، دامنه این دیپلماسی را گسترش داد. وی مذاکرات محرمانه‌ای با شرکت نفت «استاندارد اویل» درباره امتیاز نفت پنج ایالت شمالی ایران آغاز کرد. این مذاکرات در نوامبر ۱۹۲۱م.

منتهی به امضای قراردادی شد که به موجب آن امتیاز استخراج و بهره برداری از نفت شمال به مدت ۵۰ سال به این شرکت آمریکایی واگذار می‌شد. مجلس چهاردهم مواد امتیازنامه را تصویب کرد. طبق ماده ۵ این قرارداد، کسی حق نداشت این امتیاز نامه را به دولت یا شرکت خارجی واگذار نماید و در صورت تخلف از این ماده، امتیاز مذکور ملغی می‌گشت. این ماده با سیاست ایران مبنی بر به‌کارگیری آمریکا به عنوان نیروی سوم تطابق داشت (گونیلی، ۱۳۲۷، ص ۵۱). این بار هم شوروی و انگلیس با اعطای هر نوع امتیاز به رقیب سوم مخالفت کردند.

در آذر ۱۳۰۴ که رضاخان به سلطنت رسید، در سیاست خارجی خود به دنبال استقرار استقلال سیاسی و اقتصادی کشور بود. وی از همان ابتدا به آمریکا گرایش داشت؛ هرچند که به دلیل اختلاف با میلسپو- مستشار مالی آمریکا که در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲م. توسط مجلس چهاردهم استخدام شده بود- بر سر قوانین مالی جدید، او را در اوت ۱۹۲۷م. از ایران اخراج کرد. البته قبل از این اقدام رضاشاه، دولت‌های شوروی و انگلیس مخالفت خود را با اقدامات میلسپو ابراز داشته، خواهان پایان دادن به مأموریت او توسط دولت ایران بودند.

رضاشاه پس از آن‌که نتوانست نظر مساعد آمریکایی‌ها را برای حضور در ایران جلب کند، این بار متوجه آلمان شد. نداشتن سوء سابقه، کمک به حفظ استقلال ایران در پیمان برست لیتوفسک و رقابت با دشمنان سنتی ایران، باعث شد که یک حمایت عمومی، به‌ویژه از سوی ناسیونالیست‌ها و گروه‌های روشن‌فکر ایرانی، به نفع آلمان شکل بگیرد. با این حساب، اکنون جایگاه و پایگاه «ژرمانوفیل»‌ها، که هوادار قدرت سوم و به‌طور مشخص طرفداران آلمان بودند، در مقایسه با دو گروه دیگر یعنی «روسوفیل»‌ها، که طرفدار سیاست روسیه تزاری و «انگلووفیل»‌ها، که حامیان سیاست انگلیس محسوب می‌شدند، بسی محکم‌تر و مقبول‌تر شده بود (نجفی، ۱۳۷۷، صص ۱۰۰-۶۷؛ ولی‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۲۶۰-۲۵۹؛ بیگدلی، ۱۳۸۳، ص ۴۲).

اکنون ایرانیان خصومت و تنفر خود را از انگلیسی‌ها پنهان نمی‌داشتند؛ زیرا انگلستان را مسبب بیش‌تر گرفتاری‌ها و مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود می‌دانستند (ذوقی، ۱۳۶۷، صص ۲۹-۲۸). در مقابل، اکثر ایرانیان نسبت به آلمانی‌ها

احساسات موافقی داشتند. آن‌ها خواهان پیشروی آلمان‌ها در جنگ بودند. در مجموع نسبت به آلمان‌ها نوعی احساس هم‌دردی و دوستی در میان گروه‌های مختلف ایرانی وجود داشت (ذوقی، ۱۳۶۷، صص ۲۹-۲۲). به عنوان مثال در یکی از نشریات آن زمان قید شده است که: «هیتلر یکی از مردان نامی دنیا و مرد دانشمند آریانزادی است که نقشه دو بیست ساله یهودی‌ها را نابود ساخته است» (نامه ایران‌باستان، شماره ۲۱۰، ۱۳۴۱/۴/۸). در شماره دیگری از همان نشریه آرزو شده است که هیتلر در پیش‌برد مقاصد ملی و انجام خدمات عالی به عالم انسانیت موفق گردد (نامه ایران‌باستان، شماره ۴۳، ۱۳۱۲/۸/۲۷). در حقیقت از نظر ایرانیان، آلمان قدرتی بود که درباره استقلال و تمامیت ارضی ایران هیچ طرح و نقشه امپریالیستی در سر نمی‌پروراند و با روسیه و انگلیس سر ناسازگاری دارد. همین امر کمک کرد تا آلمان موقعیت خود را بار دیگر در ایران تقویت کند. ایران از چند جهت برای نازی‌ها اهمیت داشت: ۱. موقعیت استراتژیک و برخورداری از مرزهای طولانی با شوروی؛ ۲. دارا بودن مرزهای مشترک با ترکیه و عراق به عنوان مرکز ناسیونالیسم عرب و تبلیغات ضد انگلیسی؛ ۳. نزدیکی به باکو و اهمیت اقتصادی و نظامی آن برای روس‌ها؛ و ۴. موقعیت استراتژیک منطقه خلیج فارس (بلوشر، ۱۳۶۹، ص ۳۰۷).

تمایل رضاشاه به آلمان نازی، در آخرین سال‌های حکومتش افزایش یافت. از سال ۱۳۱۵ همراه با هر کارخانه‌ای که افتتاح می‌شد، صدها نفر آلمانی به نام کارشناس و متخصص وارد ایران می‌شدند تا با نفوذ در منابع حیاتی و نقاط حساس کشور، سلطه اقتصادی و سیاسی خود را توسعه دهند. در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ م.) «لیند نیلات» آلمانی به جای میلسپو، مستشار مالی ایران گردید. دولت ایران در همین سال به پیمان ضدشوروی سعدآباد پیوست و در سال ۱۳۱۷، امتیازنامه مناطقی را که در مجاورت مرزهای شوروی قرار داشت، به هلندی‌ها واگذار نمود. در راستای اجرای همین سیاست، دولت ایران در سال ۱۳۱۷، از امضای قرارداد بازرگانی با شوروی امتناع ورزید، در حالی که در همین سال، آلمان با سهمی معادل ۴۱/۵٪ در تجارت خارجی ایران، در این حوزه مقام اول را کسب کرده بود و این سهم تا سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۰ م.) به ۴۵/۵٪ رسید (جامی، ۱۳۷۷، ص ۶۸؛ مقایسه کنید با ذوقی، ۱۳۶۷، صص ۲۰-۱۹). در آبان

۱۳۱۴ دکتر «یالمار شاخت»، وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و در خلال مذاکرات با مقامات ایرانی، یک معاهده تجاری پایاپای میان دو کشور امضاء نمود. در هر صورت طی پنج سال یعنی از سال ۱۳۱۴ تا سال ۱۳۱۹، مبادلات بازرگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که از یکسو صادرات ایران به آلمان پنج برابر شد و از سوی دیگر آلمان‌ها به بزرگترین خریدار مواد صادراتی ایران تبدیل شدند (میراحمدی، ۱۳۸۷، صص ۷۳-۷۰).

درباره علل گرایش رضاشاه به آلمان، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است. عده‌ای معتقدند که سیاست ایران در نزدیکی به آلمان، در رهایی این کشور از نفوذ دو رقیب روس و انگلیس تا حدی مؤثر بوده است (نوری‌اسفندیاری، ۱۳۳۵، ص ۷۸۷؛ الهی، ۱۳۸۲، ص ۲۷). گروه دوم بر این باورند که هراس رضاشاه از کمونیسم و امکان شیوع آن در ایران، یکی از عوامل اصلی گرایش ایران به آلمان محسوب می‌شود (زرگز، ۱۳۷۲، ص ۳۷۵). دیدگاه سوم، این گرایش را از منظر اقتصادی می‌بیند و بر آن تأکید می‌کند که به دلیل مشکلات تجاری و اقتصادی، برقراری روابط تجاری میان ایران و آلمان به نفع ایران بود (جامی، ۱۳۷۷، ص ۶۶؛ ذوقی، ۱۳۶۷، صص ۲۰-۱۸). دیدگاه آخر بر شخصیت خود رضاشاه انگشت می‌گذارد. حکومت استبدادی و دیکتاتوری حاکم در ایران و آلمان زمینه‌های اشتراک مسلکی و فکری را بین رضاشاه و هیتلر بوجود آورده بود. مشرب سیاسی و بافت حکومت پهلوی بیش از نظام لیبرال انگلستان و کمونیسم شوروی به نظام فاشیستی آلمان تناسب داشت (ولی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۴۶).

به رغم گرایش ایران به آلمان و وجود شواهد پنهان و پیدای مورد اشاره در بالا، دولت ایران در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ بی‌طرفی خود را اعلام کرد (غنی، ۱۳۸۵، ص ۴۲۴). گرچه دولت انگلیس و شوروی نسبت به آلمان در آغاز جنگ مواضع معتدلی داشتند و حتی در برابر طرفداری رضاشاه از آلمان نیز به طور جدی اعتراض نمی‌کردند (تاج‌عینی، ۱۳۸۵، ص ۲۸)، لیکن با حمله آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱ م، ناگهان اوضاع به کلی تغییر یافت. اکنون یک موضوع مهم برای شوروی و انگلیس، استفاده از راه ترانزیت ایران برای حمل و نقل بخشی از ملزومات جنگی متفقین به شوروی بود. اما وجود ستون پنجم آلمان و کارشناسان این کشور در ایران، مانع وصول آن‌ها به

هدف مذکور بود. لذا در ژوئیه و اوت ۱۹۴۱م. (۲۸ تیر و ۲۵ مرداد ۱۳۲۰) دولت‌های انگلیس و شوروی خواستار اخراج کارشناسان آلمانی از ایران شدند، به‌خصوص که شایعه شده بود که آلمان در صدد تحریک ایران برای حمله به شوروی از جنوب است (آبادیان، ۱۳۸۲، صص ۱۲۷-۱۱۷). اما رضاشاه با در پیش‌گرفتن سیاست مسامحه و دفع‌الوقت، پیوسته به آن‌ها اطمینان می‌داد که تمامی خارجیان مقیم ایران، تحت نظارت مأموران امنیتی هستند. اشتباه رضاشاه آن بود که تصور می‌کرد ارتش هیتلر برنده نهایی جنگ خواهد بود. او یکی از شنوندگان پر و پا قرص اخبار جنگ بود و در کاخ سعدآباد بدین منظور چندین رادیو قوی در اختیار داشت (بهنود، ۱۳۸۳، ص ۱۵۰). اشتباه دیگرش آن بود که می‌پنداشت منافع انگلیس عمیقاً با منافع شوروی در تضاد است و به دلیل رقابت و دشمنی دیرینه، امکان سازش میان آن‌ها ممکن نیست. به علاوه، آمریکا را هنوز کشوری آزادخواه می‌شناخت که می‌تواند مانع اشغال ایران توسط شوروی و انگلیس گردد (تبرائیان، ۱۳۷۱، صص ۵۸-۴۹).

اهداف متفقین برای حمله به ایران و اشغال این کشور عبارت بودند از: ۱. گشودن راهی جدید به شوروی؛ ۲. از بین بردن مأموران آلمانی؛ ۳. پیش‌دستی بر افسران دولت‌های محور که تصور می‌شد در صدد برکناری رضاشاه و ایجاد یک رژیم طرفدار آلمان هستند و ۴. حفظ تأسیسات نفتی (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ص ۲۰۱). برای تحقق هدف نخست، چهار گزینه پیش‌روی آن‌ها بود: نخست راه مورمانسک آرخانگلسک و ولادیوسیتک که به واسطه یخبندان‌های زمستانی و عدم وجود امکانات بارگیری، نامناسب بود. دوم راه دریای سیاه و استفاده از تنگه‌های بوسفر و داردانل که به دلیل بسته‌بودن راه‌های آبی ترکیه بر روی کشتی‌های جنگی، قابل استفاده نبود. سوم، راه هند و افغانستان که به دلیل عدم وجود راه‌های شوسه و راه‌آهن، مقرون به صرفه نبود. سرانجام راه ایران که به دلیل وجود راه‌های شوسه و راه‌آهن سراسری که خلیج فارس را به مرزهای شوروی متصل می‌ساخت، امکان فرستادن کالاها به صورتی مطمئن و بدون خطر نابودی توسط دشمن را میسر می‌ساخت (ترکمان، ۱۳۷۰، ص ۳).

در رابطه با هدف دوم و سوم، انگلیسی‌ها چند بار به وزارت خارجه ایران هشدار دادند که نارضایتی‌های عمومی در ایران، موقعیت مناسبی برای دسیسه چینی آلمان‌ها

فراهم کرده است. شاه تقریباً مورد انزجار عمومی است و نمی‌تواند بر حمایت کامل ارتش خود متکی باشد (آبراهامیان، ۱۳۷۸، صص ۲۰۲-۲۰۱). بیشتر مردم معتقدند که جدا از این واقعیت که ایران ضعیف‌تر از آن است که بتواند در مقابل آلمان ایستادگی کند، دلیلی برای جنگیدن آن‌ها وجود ندارد. این هشدارها بیانگر عمق نفرت متفقین از آلمان‌ها و حضور نیروهای آن‌ها در ایران است. آن‌ها به هر قیمتی در صدد خاتمه‌دادن به حضور آلمان‌ها و کارشناسان دولت‌های محور در ایران بودند (مقصودی، ۱۳۸۰، ص ۲۳). به گمان متفقین، نقش آلمان و ناسیونالیسم پان‌آریایی، در بین گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، دولت‌مردان و ارگان‌های حکومتی رشد روزافزونی داشته که نگران‌کننده است (گازیوروفسکی، ۱۳۷۱، ص ۸۱).

در رابطه با هدف چهارم، متفقین به این نتیجه رسیده بودند که با اشغال ایران، از خراب‌کاری در راه‌های ارتباطی و چاه‌های نفت توسط ایرانیان طرفدار آلمان نازی یا آلمانی‌های ساکن در ایران، جلوگیری خواهد شد (مقصودی، ۱۳۸۰، ص ۲۳).

به هر روی مجموعه عواملی که پیش‌تر ذکر شد، بستر و زمینه لازم را برای اشغال ایران توسط شوروی و انگلیس فراهم کرد. گرچه روس‌ها در ابتدا به دلیل مشکلات جنگی، نسبت به اشغال ایران رضایت نداشتند و روش‌های دیگری را، از قبیل اعمال فشارهای اقتصادی مشترک، مطرح کردند (غنی، ۱۳۸۵، ص ۴۲۵)، لیکن پس از مذاکرات با انگلیسی‌ها، سرانجام دولت شوروی در ۲۲ ژوئیه به اشغال ایران رضایت داد و در سوم شهریور ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۱م.) ایران را به تصرف خود در آوردند (لیخافسکی، ۱۳۳۶، ص ۲۱۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا رفتار دولت‌های بزرگ با ایران، به‌ویژه در خلال جنگ جهانی دوم، از منظر سازه‌انگاری تبیین شود. مروری بر حوادث مورد بحث، نشان می‌دهد که تصوّرات ذهنی و ایده‌های کنش‌گران قدرت‌های بزرگ از یک‌سو و باورها و ارزش‌های دولت‌مردان ایرانی از سوی دیگر، نقشی بسیار مهم در شکل‌گیری منافع و کنش‌های آن‌ها ایفا کرده است و با تغییر هویت‌ها و هنجارها، منافع و کنش‌های مذکور نیز دچار

دگرگونی شده‌اند. گرچه این وضعیت در تمامی زوایای روابط قدرت‌های بزرگ با ایران صدق می‌کند، لیکن در مورد حوادث ناشی از جنگ دوم جهانی، که همراه با تغییر تعاملات و معادلات بین‌المللی بود، صراحت بیشتری دارد. تحولات جنگ جهانی دوم، نه تنها سبب تغییر هویت و به تبع آن‌ها کنش دولت‌های بزرگ با یکدیگر شد، بلکه تقابل متفقین با ایران را تا به آن‌جا کشانید که این کشور به اشغال آن‌ها درآمد.

بدین ترتیب در دچار شدن ایران به چنین سرنوشت محتومی، رفتارهای ضد ایرانی و ضد متفقین دو طرف که هویت «تضاد» را در اذهان سیاست‌گذاران و هم‌چنین جامعه بین‌المللی به جای گذاشت، نقش اساسی داشتند. از یک‌سو در ایران، خاطره‌ها، ارزش‌ها، عقاید و تصورات ذهنی کارگزاران و بازیگران اصلی صحنه سیاست در آن مقطع تاریخی، هویت و جهان بینی دولت‌مردان این کشور را و در نتیجه «منافع» و «کنش» آن‌ها را در مقابل متفقین به عنوان «دشمن و غیر» و آلمان با نگاه «دوست و خودی» شکل دادند.

در سوی دیگر، تغییر شرایط حاکم بر جامعه بین‌الملل، در سایه گسترش روزافزون نفوذ آلمان‌ها و پیشروی ارتش هیتلر در جبهه‌های جنگ، به‌ویژه حمله به خاک شوروی و رسیدن به دروازه‌های لنینگراد، باعث دگرگونی در تصورات ذهنی، باورها، ارزش‌ها و هنجارهای دولت‌مردان شوروی و انگلیس شد و این مسائل هنجاری و هویتی جدید به نوبه خود، تغییر در سیاست‌های آن‌ها را به دنبال داشت و «کنش‌ها» و «منافع» آن‌ها را معنای دوباره بخشید. ابتدا انگلستان و سپس آمریکا به همکاری و اتحاد با شوروی برانگیخته شدند و «دشمنی» آن‌ها به «دوستی» و «تقابلشان» به همکاری مبدل و در عوض آلمان که «دوست» قبلی بود، به «دشمن» اصلی تبدیل شد. بدیهی است که اکنون متفقین نمی‌توانستند تحمل نمایند که کشوری با این دشمن، طرح دوستی و همکاری بریزد. بنابراین آن‌ها به این نتیجه رسیدند که چاره‌ای جز اشغال ایران، که به رغم اعلام سیاست بی‌طرفی متمایل به دشمن آن‌ها یعنی آلمان است، وجود ندارد.

یادداشت‌ها

-
1. Alexander went
 2. Kenneth Neal Waltz
 3. kratochwil

4. katzenstein
5. Alfred Adler
6. Constructivism
7. Peter berger
8. Thomas luckmann
9. Onuf
10. Structuration
11. R.Bhaskar
12. B.jessop
13. Cordon sanitaire
14. Livingspace

کتابنامه

- آبادیان، حسین (۱۳۸۵)، «قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۲۸.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱)، *گوشه‌های از روابط خارجی ایران*، تهران: انتشارات آگاه.
- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: نشر قومس.
- الهی، همایون (۱۳۸۲)، *اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم*، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- امیر محمدی، محمد (۱۳۸۷)، «سازه‌انگاری و سیاست خارجی»، تاریخ نگارش ۱۳۸۷/۷/۸، نقل شده در: www.aftab.ir، تاریخ دسترسی ۱۳۸۹/۹/۲۹.
- بلوشر، ویپرت (۱۳۶۹)، *سفرنامه بلوشر*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- بهنود، مسعود (۱۳۸۳)، *از سیدضیاء تا بختیار*، تهران: انتشارات دنیای دانش.
- بولارد، سر ریدر (۱۳۶۳)، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- بیلیس، جان؛ اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، *جهانی شدن و سیاست، روابط بین الملل در عرصه نوین*، ترجمه محمدرضا راه چمنی و دیگران، تهران: نشر ابرار معاصر.
- پرایس ریچارد؛ رئوس اسمیت، کریستن (۱۳۸۶)، «رابطه خطرناک؟ نظریه انتقادی روابط بین الملل و مکتب برسازی»، نقل شده در: لینکلتر، آندرو (گرد آورنده)، *نو واقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پیریا، فاطمه (۱۳۸۷)، *روابط سیاسی اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- تاج عینی، مریم (۱۳۸۵)، «ایران و جنگ جهانی دوم»، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، سال پنجم، شماره ۵۲.
- تبرائیان، صفالدین (۱۳۷۱)، *ایران در اشغال متفقین*، مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۲۴-۱۳۱۸، تهران: رسا.
- ترکمان، محمد (۱۳۷۰)، «اسناد نقض بی طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰»، فصلنامه سیاست خارجی، تهران: انتشارات کویر.
- جامی (۱۳۷۷)، *گذشته چراغ راه آینده است*، تهران: نشر ققنوس، چاپ ششم.
- چرچیل، وینستون (۱۳۸۹)، *خاطرات جنگ دوم جهانی*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: نگارستان کتاب.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۲)، «نقش ژئواستراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹.
- حسام معزی، نجف‌قلی (۱۳۶۴)، *تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا*، تهران: انتشارات علم.
- حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۷۹)، *ایران و نفت*، تهران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- دلاوری، رضا (۱۳۸۶)، «نظریه سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل»، تاریخ نگارش ۱۳۸۶/۸/۷، نقل شده در: www.Delawari46.blogfa.com، تاریخ دسترسی ۱۳۸۹/۹/۲۹.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۸.
- همو (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۷)، *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی*، تهران: انتشارات پاژنگ.
- رینولدز، چارلز (۱۳۷۱)، *وجوه امپریالیسم*، ترجمه حسین سیف‌زاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه پروین کاوه بیات، تهران: بی‌نا.
- زیبا کلام، صادق (۱۳۸۳)، *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، ۱۳۲۲-۱۳۲۰*، تهران: سمت.
- سازمند، بهاره (۱۳۸۴)، «تحلیلی سازه‌انگارانه از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، شماره ۲۲.
- سای‌وتز، کارول؛ وودبای، سیلویا (۱۳۷۰)، *شوروی و جهان سوم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، «نگرش سازه‌انگارانه به هویت ملی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۳۱.

- صلاحی، ملک‌یحیی (۱۳۸۱)، *اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم*، تهران: نشر قومس.
- عاقلی، باقر (۱۳۶۹)، *داور و عدلیه*، تهران: انتشارات علمی.
- عنایت زاده، رضا (۱۳۸۵)، «گوشه‌هایی از اسرار ربین تروپ- مولوتف، به مناسبت پنجاهمین سالگرد حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۶ و ۵.
- غنی، سیروس (۱۳۸۵)، *ایران برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیس‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ چهارم.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۳۱.
- کولایی، الهه (۱۳۸۰)، *اتحاد جماهیر شوروی از تکوین تا فروپاشی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- گازیوروسکی، مارک.ج. (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- گونیلی، حسین (۱۳۲۷)، *آمریکا و تاریخ روابط سیاسی ایران و آمریکا*، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- متقی، ابراهیم، کاظمی، حجّت (۱۳۸۶)، «سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۷، شماره ۴.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول نظریه روابط بین‌الملل*، تهران: نشر سمت.
- همو (۱۳۸۳)، «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگارانه»، *مجله حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۶۳.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، «اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰: بررسی علل و پیامدها»، نقل شده در: *مقصودی مجتبی (گرد آورنده)*، *تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: روزنه.
- مهردل، بهنام (۱۳۸۷)، «تبیین تئوریک از روابط ایران و مصر»، تاریخ نگارش ۱۳۸۷/۱۰/۹، نقل شده در: www.afiran.ir، تاریخ دسترسی ۱۳۸۹/۱۰/۱۰.
- میراحمدی، مریم (۱۳۸۷)، *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، برخورد شرق و غرب*، مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر.
- نجفی، موسی (۱۳۷۷)، «گزیده واژه‌های تخصصی اندیشه سیاسی و تاریخ تحولات ایران و اسلام»، *مجله فرهنگ*، شماره ۲۸ و ۲۷.

نوازنی، بهرام (۱۳۸۹)، *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، تاریخ نگارش ۱۳۸۹/۵/۴، نقل شده در: www.navazeni.com، تاریخ دسترسی ۱۳۸۹/۱۰/۱۵.

نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵)، *رستاخیز ایران یا مدارک و نگارشات خارجی ۱۳۲۳-۱۳۹۹*، تهران: چاپخانه سازمان برنامه.

ولی‌زاده، اکبر (۱۳۸۵)، *اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

وهاب‌پور، پیمان (۱۳۸۴)، «نقش آفرینی اتحادیه اروپا از دیدگاه سازه‌انگاری»، *فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۱۹.

وینسنت، اندرو (۱۳۸۶)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، چاپ دوم.

های، کالین (۱۳۸۵)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل احمدی، تهران: نشر نی.

- Adler, Alfred (2005), *Communitarian International Relations, The Epistemic Foundation of International Relation*, London-New York: Routledge.
- Archer, m (1995), *Realist Social Theory: The Morphogenetic, Approach*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Churchill, Winston (1969), *My Early Life: a Roving Commission*, :London Books Fontana Collins.
- Conolly, C (1933), *Sovit Economic Policy in the Eeas*, Landon: Oxford University press.
- Giddens, Antoni (1998), *The Third Way: the Renewal of Social Democracy*, Cambridge: polity.
- Id, (1984), *The Constitution of Society*, Cambridge: polity.
- Ruggie, j. G (1998), *Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization*, London and Newyork: Routledge.
- Sicker, M (1998), *The Bear and the Lion: Sovit Imperialism and Iran*, Newyork: Prager Publisherd.
- Trukhanovskii, Vladimir Grigor evich (1939), *British Foreign policy During World War II*.